


Rentier Pseudo-capitalist State; the Result of the Paradoxes of the Organic, Instrumental and Rentier State in the Islamic Republic of Iran

Gholamreza Haddad *  Assistant Professor, Department of Political Economy & Public Policy, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Abstract

The Islamic Republic of Iran cannot be classified in the classical models of regimes in political economy, and understanding the internal and external logic of its behavior in conventional theoretical frameworks faces difficulties. This research seeks to present a conceptual model in understanding the nature of political order and behavioral drivers in the Islamic Republic of Iran under the theories of political economy. Uncertainty in the fundamental relations between the institutions of the state, market and civil society has organized the political economy order of the Islamic Republic in a way that, while being incompatible with all kinds of classical liberal, socialist, fascist and communist orders, elements of each of these orders has in it.

This uncertainty is rooted in the simultaneous presence of two conflicting philosophical bases regarding the nature and functions of the state, which are conceptualized in organic and instrumental approaches, and these two conflicting philosophical bases, in the simultaneous existence of parallel and hierarchical structures of conflicting social roles have been determined. In addition, the rentier nature of the state in Iran, as a mediating variable, has weakened the possibility of adjustment and reform in this political economy system. In this research, an appropriate conceptual model for understanding this order of political economy has been conceptualized in "Rentier pseudo-capitalist state".

Keywords: Political Economy, Organic State, Instrumental State, Rentier State, Rentier Pseudo-Capitalist State


* Ghrhaddad@gmail.com

How to Cite: Haddad, G. R. (2022). Rentier Pseudo-capitalist State; the Result of the Paradoxes of the Organic, Instrumental and Rentier State in the Islamic Republic of Iran. *State Studies*, 8(31), -. doi: 10.22054/tssq.2022.69002.1276



شبه‌سرمایه‌داری رانتیر؛ برآیند پارادوکس‌های دولت اندامواره، ابزاری و رانتیر در جمهوری اسلامی ایران

استادیار اقتصاد سیاسی و سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه علامه طباطبائی،
تهران، ایران

گل‌امرضا حداد *  ID

چکیده

جمهوری اسلامی ایران، نظامی است که در قالب الگوهای کلاسیک نظم سیاسی قابل دسته‌بندی نبوده و فهم منطق کنش و رفتار سیاسی داخلی و خارجی آن در چارچوب‌های نظری متعارف با دشواری‌هایی روبروست. این پژوهش به دنبال ارائه الگویی مفهومی در فهم ماهیت نظم سیاسی و محرک‌های رفتاری در جمهوری اسلامی است و این الگوی مفهومی را ذیل سنت نظری اقتصاد سیاسی جستجو می‌کند. بلاتکلیفی در روابط بنیادین میان نهادهای دولت، بازار و جامعه مدنی، نظم اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی را به شکلی سامان داده است که در عین ناسازگاری با انواع نظم‌های کلاسیک لیبرالیستی، سوسیالیستی، فاشیستی و کمونیستی، عناصری از هر یک از این نظم‌ها را در خود دارد. این بلاتکلیفی ریشه در حضور هم‌زمان دو مبنای فلسفی متعارض در باب چیستی و کارکردهای دولت دارد که در رویکردهای اندامواره و ابزاری مفهوم‌پردازی می‌شوند و این دو مبنای فلسفی متعارض در وجود هم‌زمان ساختارهای موازی و سلسله‌مراتبی از نقش‌های اجتماعی متعارض تعین یافته است. علاوه بر این، ماهیت رانتیر دولت در ایران، به‌عنوان متغیری میانجی، امکان تعدیل و اصلاح در این نظم اقتصاد سیاسی را تضعیف کرده است. در این پژوهش الگوی مفهومی مناسب در فهم این نظم اقتصاد سیاسی در قالب سازه مفهومی «شبه‌سرمایه‌داری رانتیر» مفهوم‌پردازی شده است.

واژگان کلیدی: اقتصاد سیاسی، دولت اندامواره، دولت ابزاری، دولت رانتیر، شبه‌سرمایه‌داری رانتیر

مقدمه

یکی از علائق و دغدغه‌های متفکرین علم سیاست از یونان باستان تا به امروز، گونه شناسی انواع حکومت و اقتدار سیاسی بوده است. این، گونه شناسی ها، مبنایی بوده‌اند برای درک چیستی و چرایی تنوع و تفاوت در کنش سیاسی جوامع مختلف به نحوی که با ارجاع به آن، بتوان تبیینی از این تفاوت‌ها ارائه کرد. به عبارت دیگر، ارزیابی سیاست با تکیه بر این گونه شناسی ها، در قالب مقایسه‌ای امکان‌پذیر شده و انباشت دانش در خصوص هر یک از این گونه‌ها میسر گشته است. ادبیات قابل توجهی در این زمینه ذیل سیاست مقایسه‌ای و با مفهوم‌سازی از ابعاد گوناگون حوزه سیاسی شکل گرفته است که مبنایی برای تحلیل‌های سیاسی نزد پژوهشگران این حوزه محسوب می‌شود. اما در تحلیل رفتار سیاسی جمهوری اسلامی ایران، کدام یک از این دسته‌بندی‌ها می‌توانند فهم یا تبیین معتبرتری به دست دهند؟

برخی بر این باورند که جمهوری اسلامی کمابیش قابل دسته‌بندی در انواع کلاسیک و در قالب‌های دوگانه اقتدارگرا/دموکراتیک، دینی/سکولار، جمع‌گرا/فردگرا و از این دست است و می‌توان رفتار سیاسی آن را با تکیه بر همین دسته‌بندی‌ها تبیین کرد. در مقابل، برخی دیگر جمهوری اسلامی را یک نظم سیاسی منحصر به فرد و متمایز محسوب می‌کنند که در دسته‌بندی‌های متعارف ننگنجیده و خاص بودن آن بیشتر تناسبی با فهم منطقی درونی‌اش دارد تا تبیین مبتنی بر تعمیم‌های بیرونی. هر دو رویکرد، تا حدودی معتبر و تا حدودی به خطا هستند؛ رویکرد نخست؛ با تمرکز بر مشابهت‌های این نظم سیاسی با انواع دیگر، تأکید بر تعمیم و تبیین دارد و رویکرد دوم؛ با توجه به تفاوت‌ها بر فهم و تفسیر منطقی درونی اصرار می‌ورزد. نظر به تأخر دولت‌سازی مدرن و در حال گذار بودن وضعیت تاریخی ایران و نیز ویژگی‌های پسا انقلابی، چه بسا تأکید بر تفاوت، امری پذیرفتنی و موجه باشد؛ اما از سوی دیگر، با توجه به مشابهت‌های قابل توجه رفتار سیاسی انسان در جوامع مختلف، فارغ از تفاوت‌های فرهنگی و انباشت دانش سیاسی حاصل از قرن‌ها تجربه سیاسی ماهیتاً متنوع بشر، باورمندی به وجود قواعد باثبات و قابل تعمیم نیز ادعایی معتبر است. به ویژه اینکه تأکید بر خاص‌گرایی مانع از شکل‌گیری دانش نظری قابل انباشت گردیده و سیاست را به عنوان یک علم، ناتوان از پیش‌بینی، تجویز و برنامه‌ریزی تبدیل کرده است و دستاوردهای آن را برای دانش فنی غیرقابل استفاده می‌نماید.

لذا چه بسا رویکرد تلفیقی در این خصوص، اگر امکان‌پذیر باشد، نسبت به هر دو رویکرد قبلی دارای مزیت است.

الگوی نظری مناسب در این خصوص، می‌بایست بتواند از وضعیت موجود و رفتار سیاسی جمهوری اسلامی ایران، تحلیل معتبری ارائه کند و به عبارت دیگر، می‌بایست بتواند کلیدی در فهم مسئله اساسی آن به پیش نهد؛ یعنی بگوید چرا وضعیت موجود چنین است که هست. پس الگوی تحلیلی معتبر می‌بایست هم متوجه وضعیت موجود و عوامل بر سازنده آن باشد و هم متوجه ابر مسئله یا بنیادین‌ترین معضلی که مبنای وضعیت موجود است. جمهوری اسلامی ایران بنا بر شواهد آماری در مقایسه با سایر دولت‌های هم‌وزن خود، هم از سوی موافقان آن و هم از نگاه مخالفانش در وضعیت مطلوبی ارزیابی نمی‌شود. مبتنی بر آخرین گزارش موسسه «لگاتوم» که سالانه وضعیت توسعه و رفاه کشورهای جهان را ارزیابی و گزارش می‌کند، ایران در میان ۱۶۷ کشور جهان در سال ۲۰۲۱ در رتبه ۱۲۳ در رتبه‌بندی رفاه قرار داشته و جایگاهش در زیر شاخص‌های امنیت و ایمنی در رتبه ۱۳۱، آزادی‌های فردی در رتبه ۱۶۵، حکومت‌گری در رتبه ۱۴۵، بازبودگی اقتصادی رتبه ۱۳۲، شرایط کسب‌وکار در رتبه ۱۵۲، کیفیت اقتصاد در رتبه ۱۳۸ و شاخص محیط‌زیست در رتبه ۱۵۶ بوده است. به عبارت دیگر در مجموع، در عمده زیر شاخص‌ها به جز شاخص‌های آموزش و سلامت، کمابیش در میان ۱۶۷ کشور جهان در ربع آخر رتبه‌بندی‌ها جای داشته است.^۱ از سوی دیگر، این تلقی عمومی نزد برخی از متخصصین و نخبگان شکل گرفته است که مسائل و مشکلات اساسی در این نظم سیاسی هیچ‌گاه به معنای واقعی حل نمی‌شوند؛ بلکه به شکلی مزمن تداوم یافته، انباشته شده و نظم سیاسی در همزیستی با آن‌ها تطبیق می‌یابد. «محمد فاضلی» در فصل اول کتاب «ایران بر لبه تیغ؛ گفتارهایی جامع‌شناختی، ذیل حوزه دولت‌پژوهی» با عنوان «اصلاح‌جویی: تعدیل مسئله‌های بدخیم» می‌نویسد: «جامعه مسائل حل‌نشده؛ جامعه‌ای که در آن مشکلات به نحو رضایت‌بخش موضوع، رسیدگی یا تعدیل قرار نمی‌گیرند و هر دردی بر دردهای دیگر، بار می‌شود و چنان شبی در فضای اجتماعی باقی می‌ماند، به صورتی که حافظه جمعی آن را به مثابه زخمی روباز همواره به یاد می‌آورد، بدون اینکه التیام دهد.

1. https://docs.prosperity.com/8716/3515/7495/Iran_2021_Picountryprofile.pdf

مسائل جامعه ایران بدخیم شده است» (فاضلی، ۱۳۹۹: ۱۸). این پژوهش، به دنبال ارائه الگوی نظری مناسب برای شناخت رفتار سیاسی جمهوری اسلامی ایران است؛ به گونه‌ای که بتواند از چپستی و چرایی وضعیت نامطلوب و نیز علل ناکامی یا ناتوانی نظم سیاسی موجود در حل مسائل بنیادین یا به تعبیر این پژوهش «ابر مسئله» آن، تحلیلی قابل‌پذیرش ارائه کند. برای پاسخ به این دغدغه محوری، می‌توان از مناظر مختلفی به موضوع پرداخت؛ اما در این پژوهش تلاش شده است از پنجره‌ای که اقتصاد سیاسی به تحلیل پدیده‌های اجتماعی می‌گشاید به هستی این نظم سیاسی نگریسته شود.

اقتصاد سیاسی

علم اقتصاد، نخست به علم اقتصاد سیاسی معروف بوده است. ظاهراً اولین فردی که این اصطلاح را به کار برده است، نویسنده‌ای «مرکانتلیست» در قرن هفدهم میلادی به نام «دواتویل»^۱ باشد. در ادامه «جیمز استوارت» در سال ۱۷۶۴ کتابی با عنوان «تحقیق در اصول اقتصاد سیاسی» نگاشت و از آن‌پس اقتصاددانان کلاسیک از این لفظ برای معرفی علم اقتصاد استفاده کردند (حاجی یوسفی، ۲۳، ۲۴: ۱۳۸۸). «آدام اسمیت» هم در کتاب «ثروت ملل» بارها از لفظ اقتصاد سیاسی برای توضیح شاخه‌ای از اقتصاد که در آن به عملکرد دولت در حوزه عمومی پرداخته می‌شود، استفاده کرد (اسمیت، ۳: ۱۳۵۷). اما در قرن نوزدهم، تخصصی سازی علوم اجتماعی، اقتصاد سیاسی را به‌عنوان یک شاخه علمی تا حدودی حاشیه‌ای کرد. مخالفان عمدتاً چپ کیش این فرایند، شکل‌گیری دانش اقتصاد به‌مثابه یک «علم»^۲ را تلاشی از سوی منتفعان نظام سرمایه‌داری می‌دانند که با این کار، ظرفیت‌های انتقادی را از اقتصاد سیاسی سلب کردند؛ چراکه رویکرد علمی به اقتصاد، وضع موجود را وضعیتی طبیعی و هرگونه مخالفت با قواعد آن را مقاومت در مقابل قوانین علمی تصویر می‌کند. به‌هرروی، علم اقتصاد کلاسیک در قرن نوزدهم داعیه نمایندگی رویکرد جریان اصلی را در اقتصاد یافت و رویکردهای انتقادی در قالب

1. De Wetteville
2. science

عباراتی چون «اقتصاد اجتماعی» یا «اقتصاد مارکسیستی» شناخته شدند. اما از آنجا که ماهیتاً پدیده‌های اجتماعی کلیت‌هایی یکپارچه هستند و تفکیک‌های انتزاعی به نوعی به نفی وجود پیوندهای وثیق میان ابعاد گوناگون پدیده‌ها می‌انجامد، با گسترش شاخه‌های میان-رشته‌ای در قرن بیستم، اقتصاد سیاسی به عنوان یک میان‌رشته‌ای مهم و تأثیرگذار مجدداً احیا شد.

از منظر اقتصاد سیاسی، هیچ سیاستی نیست که اقتصادی و هیچ اقتصادی نیست که سیاسی نباشد. اما هر رهیافت نظری ممکن است سیاست و اقتصاد و ادغام این دو را در «اقتصاد سیاسی» به روش‌های مختلف تعریف کند (هتته؛ ۱۳۸۴: ۵). در تعبیری کلی، اقتصاد سیاسی روشی برای ترکیب سیاست و اقتصاد به وسیله تحلیل ساختاری تأثیر دولت - یا درست‌تر هر نوع اقتدار سیاسی - بر روی بازار و متقابلاً نیروهای بازار بر روی دولت است (استرنج، ۱۹۸۸: ۱۳-۱۴). اقتصاد، علم چگونگی پیگیری «رفاه/پیشرفت» توسط «فرد» انسانی از طریق نهاد یا مکانیسم «بازار» است و سیاست نیز، علم چگونگی پیگیری «عدالت» توسط «جمع»‌های انسانی از طریق نهاد «دولت». علم اقتصاد را می‌توان تلاشی برای به دست آوردن استانداردهای ممکن از منابع مادی موجود در زندگی تعریف کرد که هدف اصلی آن پیشرفت در سه بعد کارآمدی، رشد و ثبات است. در سوی دیگر، علم سیاست در تلاش برای حمایت از حقوق جمعی یا همان عدالت در ابعاد آزادی فردی، برابری در توزیع منافع و هزینه‌ها و نظم اجتماعی است. از آنجا که این تقسیم‌بندی - ها ماهیتاً انتزاعی بوده و در واقعیت، سیاست و اقتصاد درهم‌تنیده هستند و نمی‌توان عملاً پیشرفت و عدالت را از یکدیگر تفکیک کرد، اقتصاد سیاسی رویکردی میان‌رشته‌ای است که به مطالعه حوزه‌های درهم‌تنیدگی اقتصاد و سیاست می‌پردازد. اقتصاد سیاسی متوجه نسبت میان رفاه با عدالت، کنش فردی با کنش جمعی و البته مهم‌تر از همه ارتباط میان نهاد دولت و نهاد بازار است (کلارک؛ ۱۳۸۹: ۳۲). (۳۳).

جمهوری اسلامی در گونه‌شناسی نظام‌ها از منظر اقتصاد سیاسی

نهاد یا به تعبیر برساخت‌گرایانه، ساختار معنایی، مجموعه‌ای از اصول، قواعد، هنجارها و رویه‌هایی هستند که رفتار معنادار را، بین‌الادهان کارگزاران اجتماعی تعریف می‌کنند. در طول تاریخ حیات بشر، نهادها امکان زیست اجتماعی و همکاری در گروه‌های بزرگ انسانی را فراهم کرده‌اند و به نوعی توانایی در نهادسازی مبتنی بر کاربرد خاص زبان،

وجه تمایز و عامل برتری انسان خردمند از سایر گونه‌های زیستی بوده است (نوح هراری، ۷۳-۴۵:۱۳۹۶). نهادهای مختلفی در طول تاریخ حیات بشر، معنای حیات اجتماعی را برای انسان بر ساخته‌اند و به روابط انسانی سامان داده‌اند. این نهادها از خانواده، دین و دولت گرفته تا پول و بازار همگی کار ویژه‌های خود را در انطباق با مقتضیات زیست بشری داشته و در بستر تحولات تاریخی خود را با اقتضائات جدید تطبیق داده‌اند.

اما در هستی‌شناسی حیات مدرن، نقش سه نهاد بنیادین از بقیه مهم‌تر بوده است و اقتصاد سیاسی در سطح کلان متوجه تعامل میان این سه نهاد اصلی در حیات اجتماعی است: جامعه مدنی، دولت و بازار. «جامعه»، «دولت» و «بازار» سه نهاد اجتماعی کلیدی در حیات جمعی انسان‌ها هستند که همواره با یکدیگر در تعاملی پیچیده و چرخه‌ای به سر می‌برند. اقتصاد سیاسی در تفسیر مضیق صرفاً متوجه ارتباط نهادهای دولت و بازار و در تفسیری موسع، در بردارنده تمامی ابعاد زیست اجتماعی و تعامل هر سه نهاد است.

دولت و بازار نهادهایی ماهیتاً تمامیت‌خواه هستند و جامعه همواره ناگزیر از کنترل آن‌ها توسط یکدیگر است؛ به طوری که هم از نهاد دولت برای کنترل بازار استفاده می‌کند تا نفع پرستی فردی، خیر عمومی و عدالت را بیش از اندازه مخدوش نکند؛ هم از بازار برای کنترل دولت استفاده می‌کند تا اقتدار سیاسی به بهانه خیر عمومی و عدالت، حقوق و آزادی‌های فردی را ضایع ننماید. برتری چرخه‌ای هر یک از این نهادها بیانگر تفوق نگرشی خاص در اقتصاد سیاسی است؛ در سوسیالیسم، جامعه دولت را وادار می‌کند که بازار را به نفع خیر عمومی به خدمت گیرد؛ در فاشیسم، دولت، جامعه را به نفع خیر ائتلافی دولت و بازار کنترل می‌کند، و در لیبرالیسم، بازار، با هدایت و مهار دولت، خیر خصوصی را به خیر عمومی پیوند می‌دهد. در انواعی رادیکال نیز این نهادها تلاش در انحلال یکدیگر دارند؛ در کمونیسم، دولت تلاش می‌کند بازار را در درون خود هضم کند و در نئولیبرالیسم نیز بازار می‌کوشد نقش دولت را به ابزاری حداقلی در حمایت از بازار فرو بکاهد.

در هر یک از این گونه‌ها نوعی اجماع کلان در درون بلوکی هژمونیک در خصوص صحت و اعتبار یا ترجیح برخی ارزش‌ها شکل می‌گیرد که در ساختارها تجلی می‌یابد. در یک نظم سیاسی فاشیستی یا کمونیستی جایی برای ارزش‌های لیبرالی وجود ندارد. در یک نظم سیاسی لیبرالی نیز شاید بتوان انتظار چرخش از لیبرالیسم دولت رفاهی به

نئولیبرالیسم داشت؛ اما درون این نظم سیاسی باورمندان و متعهدان به کمونیسم در سلسله‌مراتب اقتدار جایی نمی‌یابند و دسترسی آن‌ها به منابع به‌واسطه ساختارها عملاً مسدود شده است. این به معنی اجماع در خصوص بنیادهای فلسفی است. اجماعی که سیاست‌گذاری اقتصادی در داخل و خارج را تابعی از خود نموده و به آن شکل می‌دهد. در جدول (۱) نسبت نهادهای دولت، بازار و جامعه در انواع نظم‌های اقتصاد سیاسی متعارف به تفکیک ارائه شده است:

جدول (۱): رابطه نهادهای دولت، بازار و جامعه مدنی در انواع نظم‌های اقتصاد سیاسی

نظم اقتصاد سیاسی	روابط نهادهای سه‌گانه
لیبرالیسم	کنترل دولت توسط بازار و جامعه مدنی
سوسیالیسم	کنترل دولت و بازار توسط جامعه مدنی
فاشیسم	کنترل جامعه مدنی توسط ائتلاف دولت و بازار
کمونیسم	کنترل جامعه مدنی و حذف بازار توسط دولت
نئولیبرالیسم	تحدید جامعه مدنی و دولت توسط بازار

اما جمهوری اسلامی کدام‌یک از این‌ها است؟ در گونه‌شناسی نظام‌های سیاسی، جمهوری اسلامی در کدام دسته قرار می‌گیرد؟ به داوری نگارنده تحلیل هستی‌شناسی ماورای گفتمان‌های مسلط و نیز شواهد عملی و سیاست‌گذاری‌های کلان نشان می‌دهد جمهوری اسلامی در عین اینکه هیچ‌یک از این گونه‌های کلاسیک نیست ترکیبی از همه آن‌ها نیز هست. این بلاتکلیفی در رابطه نهادهای دولت، جامعه و بازار در جمهوری اسلامی به‌نوعی ریشه در مبانی فلسفی در خصوص بنیادی‌ترین ضرورت‌های هستی‌نهادی دارد. این مبانی فلسفی، ذیل پرسشی بنیادین در سیاست در خصوص فلسفه وجودی انسان و دولت نهفته است که به دو شکل بنیادین از دولت شکل داده است. در موضوع گونه‌شناسی رویکردها به دولت مبتنی بر فلسفه وجودی، دودسته کلی را می‌توان از یکدیگر تفکیک کرد: دولت اندامواره و دولت ابزار.

دولت اندامواره^۱ (ارگانیک)

به طور کلی دودسته نظریه دربارهٔ دولت، منشأ، ماهیت و کارکرد آن مطرح شده است. یکی نظریه دولت به عنوان پدیده‌ای اندام‌وار و دوم نظریه دولت به عنوان پدیده‌ای ابزار گونه و ساختگی. از این دیدگاه به سخن درست‌تر، دولت همانند ارگانسیم نیست، بلکه خود موجود اندامواره پیچیده‌ای است (بشیریه؛ ۱۳۸۱:۸۰). در رویکرد اندامواره یا ارگانیک به دولت، فرض بر این است که فرد، موجودیت، معنا و هویت خود را از جمع می‌گیرد. از این منظر فرد، همواره در جمع زیسته است و خارج از آن نه فردیتی داشته است و نه هویتی. این جمع، صرفاً یک انتزاع نیست؛ بلکه کلیتی دارای هستی مستقل است که وجود فردی در پیوند با آن معنا می‌یابد. افراد در جامعه اجزای اند. ارگانسیم کلان، زنده و یکپارچه‌ای هستند که ما آن را در اینجا «دولت» می‌نامیم. وجود افراد تا زمانی معنا دارد که در پیوندی زنده با این اندام بزرگ قرار دارند و در نبود چنین پیوندی آن‌ها دیگر موجودیتی نخواهند داشت؛ مانند انگشتی که تا زمانی که به دست متصل است و در راستای اراده کلیت اندام عمل می‌کند، زنده است و وجود دارد. از این منظر، دولت نهادی نیست که روزی به واسطه تصمیم آحاد انسانی و برای کار ویژه‌ای مشخص تأسیس شده باشد، دولت ازلی بوده است و انسان خارج از دولت اساساً انسان نبوده است؛ البته اینجا منظور از دولت در معنای مدرن آن نیست؛ بلکه کلیتی هم پارچه از جمعی انسانی و دارای سلسله‌مراتب اقتدار است که انواع گوناگونی را پیش از الگوی دولت مدرن و ستفالیایی تجربه کرده است. دولت، ارجاع به تمامی انواع سلسله‌مراتب اقتدار سیاسی در همه اجتماعات بشری در طول تاریخ دارد که انواع گوناگونی از اقتدار سیاسی پراکنده در نظام‌های قبیله‌ای، اقتدارهای سیاسی متمرکز در امپراتوری‌ها و نیز اقتدارهای سیاسی نظام‌مند را در دولت‌های مدرن شامل می‌شود. دولت موجودیتی ازلی-ابدی است و رستگاری انسان نیز درون دولت و در فرایندی تاریخی تحقق خواهد یافت و این رستگاری بسیار فراتر از رفاه و آزادی‌ای است که در تعابیر ابزاری از آن سخن گفته می‌شود. از این منظر، این دولت نیست که در خدمت فرد است، بلکه این فرد است که سعادت آن در خدمت به دولت رقم می‌خورد.

گذشته از ریشه‌های کهن این اندیشه که مشخصاً در «افلاطون و افلاطونی‌ها»^۱ نمود یافته، نماینده این اندیشه در دوران مدرن، «هگل» است که متأثر از او، می‌توان فاشیسم را نماینده هگلی‌های راست کیش و کمونیسم را نماینده هگلی‌های چپ کیش دانست (داستان فلسفه، ۱۳۸۸: ۱۵۹)؛ در هر دو نمونه فرد و نیازهای فردی در قیاس با دولت و مقتضیات آن در فرع قرار می‌گیرند. از نظر هگل فقط هنگامی که فرد در جامعه‌ای منسجم (اندامواره و ارگانیک) جذب می‌شود، امکان تحقق و اثبات وجود خویش را می‌یابد و تا وقتی که فرد خودمحمور باشد، تحقق این امر ناممکن است (داستان فلسفه؛ ۱۳۸۸: ۱۶۳).

هگل دولت را سنتزی از خانواده و جامعه مدنی می‌داند، برای دولت قائل به وجود یک «روح» است و آن را موجودیتی مستقل و کلیتی هم پارچه در نظر دارد. از نظر او «دولت برترین نمود روح روی زمین است؛ ابزاری مکانیکی برای دستیابی افراد به اموری مثل شادی و سعادت و آسایش صرف نیست؛ بلکه فی‌نفسه هدف است؛ مظهر خود حقیقی فرد است. یعنی در حکم تنی واحد است که خود اجزای خویش را ایجاد می‌کند، به‌طوری که زندگی کل آن، در زندگی همه اجزایش نمایان می‌شود؛ سازمان و فعلیت زندگی اخلاقی است؛ عقلانی‌ترین موجود عقلانی است که بین منافع فردی و جمعی توازن برقرار می‌کند و در نتیجه کارویژه‌اش کلیت است» (هگل؛ ۱۹۷۳: ۲۸۳) به نقل از عابدی اردکانی، ۱۳۹۸: ۲۵۹). از نظر هگل، انسان کل هستی خویش را مدیون دولت و وضعیتی آرمانی است که وی در پایان تاریخ تصویر می‌کند، وضعیتی که در جامعه یکپارچه و منسجم هر یک از افراد آن عضوی فعال و هماهنگ با کل جامعه است و آزادانه در خدمت منافع یک کلیت بسیار بزرگ‌تر از خود، فعالیت می‌کند (داستان فلسفه، ۱۳۸۸: ۱۶۱). بنابراین، اگر ما دولت را چنان در نظر آوریم که گویا ابزاری در جهت تأمین امنیت و رفاه افراد است و کارکرد پیشرفت و بسط آگاهی، عقل و آزادی انسانی دولت (کارکرد انداموارگی) را نادیده بگیریم، عقلانیت دولت را درک نخواهیم کرد (Patten: 1999: 176).

۱. اگرچه ارسطو نیز رابطه فرد و دولت را به رابطه عضو با بدن تعبیر می‌کند (بشیریه؛ ۱۳۸۱: ۸۰) اما به داوری نگارنده این تعبیر بیش از آنکه ساختارگرایانه باشد، کارکردگرایانه است و نمی‌توان ارسطو را مشخصاً ذیل رویکرد اندامواره به دولت مورد شناسایی قرار داد.

از نگاه هگل میان نهادهای دین و اخلاق با دولت نیز پیوندی وثیق وجود دارد و از این رو، نمی‌توان کارکرد دولت را در محدوده تولید کالای عمومی دانست. عبادت از اعمال و آموزه‌ها تشکیل شده است و انجام آن مستلزم اموال و دارایی و مواردی از این دست است که در دولت فراهم می‌آید. افزون بر این، افراد درون دولت خودشان را وقف خدمت به جامعه می‌کنند و از این طریق رابطه میان دولت و جماعت دینی مستحکم‌تر خواهد شد. در این صورت، دولت یاری‌رساندن به جماعت دینی و تأمین نیازها و حفاظت از آن‌ها را که به پیشبرد اهداف دینی منجر خواهد شد، وظیفه قانونی خود می‌داند. از سوی دیگر، دولت خود می‌داند که دین عنصری است که موجبات وحدت و استقلال دولت را در ژرف‌ترین سطح آن فراهم می‌آورد. بنابراین، جا دارد که از همه اتباع خود بخواهد که به این جماعت دینی تعلق یابند (هگل، ۱۹۹۱، بند ۲۷۰؛ به نقل از مهرنیا؛ ۱۳۹۰). هگل معتقد است که خودآگاهی، آزادی ذاتی خود را از دولت می‌گیرد؛ به بیان دیگر، دولت عبارت است از فعلیت یافتن اراده ذاتی و رسیدن آن به عقلانیت در خود و برای خود. پس عضویت در دولت امری کاملاً اختیاری است و تنها با عضویت در آن است که فرد از عینیت، حقیقت و زندگی اخلاق‌گرایانه برخوردار می‌شود (هگل، ۱۹۹۱، بند ۲۵۸؛ به نقل از مهرنیا، ۱۳۹۰).

در مجموع، هگل از یک سو برای دولت، روح و موجودیتی هم‌پارچه و مستقل از فرد قائل است که به افراد معنا و هویت می‌بخشد و از دیگر سو، کارکردهای دولت را فراتر از رفع نیازها و تضمین آزادی‌های فردی دانسته و برای آن رسالتی دینی و اخلاقی مدنظر دارد؛ پس نهایتاً این فرد است که در خدمت دولت است نه اینکه دولت، ابزاری در خدمت فرد باشد. نمونه‌های مدرن دولت‌های دینی نیز در همین دسته و ذیل رویکرد هگلی به نهاد دولت قرار می‌گیرند؛ چراکه در دولت دینی نیز، رستگاری فرد در گرو تبعیت و فداکاری برای کلیت بزرگ‌تر - جامعه دینی یا امت - است. از این منظر، رستگاری فرد به امری متعالی ارجاع دارد که بسیار فراتر از نیازهای مادی و آزادی‌های فردی دنیوی بوده و بدون وجود دولت امکان‌ناپذیر است. بخشی از فلسفه وجودی دولت جمهوری اسلامی آنجا که در بعد «اسلامیت» و دینی بودن دولت تجلی می‌یابد، به نوعی ناظر بر همین تعبیر است.

امام خمینی (ره) در خصوص ضرورت تشکیل حکومت اسلامی، فراتر از رفع نیازهای

فردی تأکید بسیار داشته‌اند. ایشان معتقد بودند «تمام تشکیلاتی که در اسلام از صدر اسلام تا حالا بوده است، و تمام چیزهایی که انبیا از صدر خلقت تا حالا داشتند و اولیای اسلام تا آخر دارند، معنویات اسلام است، عرفان اسلام است، معرفت اسلام است، در رأس همه امور این معنویات واقع است. تشکیل حکومت برای همین است، البته اقامه عدل است، لکن غایت نهایی، معرفی خداست و عرفان اسلام» (صحیفه امام، جلد ۲۰، صفحه ۲۹۸) و اینکه «در دنیای امروز، که گفته می‌شود دنیای صنعت است، رهبران فکری می‌خواهند جامعه بشری را نظیر یک کارخانه بزرگ صنعتی اداره کنند؛ درحالی که جوامع از «انسان‌ها» تشکیل شده است که دارای بعد معنوی و روح عرفانی است و اسلام در کنار مقررات اجتماعی، اقتصادی و غیره به تربیت انسان بر اساس ایمان، به خدا تکیه می‌کند و در هدایت جامعه از این بعد بیشتر برای هدایت انسان به طرف تعالی و سعادت عمل می‌کند.» (صحیفه امام، جلد ۵، صفحه ۴۱۰) ایشان در سخنرانی ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ تصریح فرمودند: «ما علاوه بر اینکه زندگی مادی شما را می‌خواهیم مرفه بشود، زندگی معنوی شما را هم می‌خواهیم مرفه باشد. شما به معنویات احتیاج دارید. معنویات ما را بردند این‌ها. دل خوش نباشید که مسکن فقط می‌سازیم، آب و برق را مجانی می‌کنیم برای طبقه مستمند، اتوبوس را مجانی می‌کنیم برای طبقه مستمند، دل خوش به این مقدار نباشید. معنویات شما را، روحيات شما را عظمت می‌دهیم؛ شما را به مقام انسانیت می‌رسانیم» (صحیفه امام، جلد ۶، صفحه ۲۷۳). لذا دولت از منظر امام (ره) کارکردی فرا ابزاری داشته و در پیوندی وثیق با نهادهای دین و اخلاق قابل تعریف است. تعبیر مهدی بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت نیز ناظر بر همین تلقی از دولت دینی است که «من اسلام را برای ایران می‌خواستم و مرحوم امام (ره) ایران را برای اسلام» (بازرگان، ۱۳۶۳، ۱۱۱).

دولت ابزاری

در نظریه ابزاری، دولت محصول عمل ارادی انسان است؛ ابزاری است که انسان‌ها برای رسیدن به اهدافی خاص آن را ساخته‌اند. دولت نتیجه قرارداد اجتماعی برای تأمین چیزی است که طبیعت تأمین نکرده است (بشیریه؛ ۱۳۸۱: ۸۱). در رویکرد ابزاری به دولت، هر کلتیتی فراتر از فرد، چیزی جز یک انتزاع نیست. آنچه واقعیت دارد «فرد» است و جامعه نیز چیزی جز مجموعه‌ای از افراد نیست. از این منظر، دولت موجودیتی ازلی نبوده است؛

بلکه انسان‌ها روزی بنا بر یک انتخاب، در قالب قراردادی اجتماعی، دولت را باهدف انجام برخی کار ویژه‌ها تأسیس کرده‌اند. دولت ابزار فرد برای ارائه برخی خدمات و تولید برخی کالاهاست که با «کالای عمومی» مفهوم‌پردازی می‌شود. اصحاب قرارداد اجتماعی متنوع‌اند؛ برخی مانند «تامس هابز» دولت را ابزار امنیت، برخی مانند «جان رالز» آن را ابزار تحقق عدالت و برخی نیز مانند «جان لاک» که نظریه ابزاری دولت بیشتر با او شناخته می‌شود، دولت را ابزار رفاه می‌دانند. اگرچه امثال هابز معتقدند صلاحیتی که مبتنی بر قرارداد اجتماعی به نهاد دولت داده شده است، باز پس‌گرفتنی نیست (داستان فلسفه، ۱۳۸۸: ۷۹) اما اغلب اصحاب قرارداد اجتماعی و مشخصاً لاک معتقدند که دولت زمانی که در تحقق کارکردهایش ناتوان باشد، بی‌اعتبار بوده و حتی انقلاب علیه آن نیز دارای مشروعیت است (داستان فلسفه، ۱۳۸۸: ۱۰۵). از این منظر، تنها فرد است که حیات واقعی دارد، نیاز، احساس و آرزو در موردش معنادار است، درد می‌کشد و لذت می‌برد و از همه مهم‌تر تنها یک‌بار فرصت زندگی کردن دارد؛ لذا هیچ قدرتی حق سلب چنین حقوق بنیادین و طبیعی را از وی با ارجاع به کلیت‌های انتزاعی همچون ملت، امت، جامعه و طبقه ندارد. بنیادی‌ترین و طبیعی‌ترین حق انسان، حق آزادی است و رویکرد دولت ابزاری بر این باور بنیادین استوار شده است. انسان آزادانه نهاد دولت را مبتنی بر قرارداد اجتماعی تأسیس کرد تا کارویژه‌هایی را در راستای بهبود شرایط زندگی برایش فراهم کند؛ لذا این دولت است که در خدمت فرد است و نه بالعکس و با هیچ استدلالی نمی‌توان این حق ذاتی را سلب کرد. در لیبرالیسم اقتصادی، دولت در حد یک نگهبان شب تعریف شده و حدودی از وظایف و اختیارات برایش موجه شمرده می‌شود. دولت می‌بایست امنیت بازار را تأمین کند، پول را تعریف و تأمین کند، تعهدات را تضمین کرده و از تقلب و سواری مجانی جلوگیری نماید و البته کالاهایی را که تولید آن در بازار فاقد توجیه اقتصادی است، نظیر امنیت عمومی، بهداشت و سلامت عمومی، و آموزش عمومی را به هزینه عمومی تأمین نموده و به شکلی برابر در اختیار آحاد جامعه قرار دهد. دولت متولی امر تولید «کالای عمومی» است؛ اما خود یک بازیگر بازاری نیست. آنجا که دولت پا را فراتر از این حدود و اختیارات قرار دهد عملاً حقوق و آزادی‌های فردی را موضوع تحدید قرار داده است.

لیبرال دموکراسی‌ها تجلی تحقق رویکرد ابزاری به دولت هستند. از این منظر از یک‌سو،

خدماتی که دولت به فرد جامعه ارائه می‌کند، ملاکی برای ارزیابی عملکرد آن و سنجش میزان تحقق کارویژه‌ها و فلسفه وجودی‌اش است و از دیگر سو با ارجاع به خدماتی که ارائه می‌کند نمی‌تواند حقوق مالکیت و آزادی‌های فردی را نقض نماید؛ بلکه همواره فرد، حقوق و آزادی‌های اوست که تقدم فلسفی داشته و به وجود دولت معنا می‌بخشد. کمابیش می‌توان آن بخش از ساختار جمهوری اسلامی را که ناظر بر دموکراتیک و مردمی بودن دولت (جمهوریت) است، به‌نوعی تجلی رویکرد ابزاری به دولت محسوب کرد.

در هر یک از رویکردهای اندامواره و ابزاری، مبتنی بر تعریفی که از انسان، نیازهای او و فلسفه وجودی نهادها ارائه می‌شود، نوع خاصی از روابط و تعاملات میان سه کلان‌نهاد دولت، بازار و جامعه مدنی امکان‌پذیر می‌گردد. اما جمهوری اسلامی ترکیبی از هر دو فلسفه وجودی متعارض است و به همین دلیل است که در هیچ‌یک از گونه‌های کلاسیک لیبرالیسم، نولیبرالیسم، سوسیالیسم، فاشیسم و کمونیسم قابل دسته‌بندی نیست در عین اینکه در برخی از ویژگی‌ها با آن‌ها مشابه است.

جمهوری اسلامی ترکیبی از این دو بنیاد متضاد است. این دوگانگی فلسفی در ساختار توزیع منابع نیز تجلی و تعیین مادی یافته است. به‌عبارت‌دیگر، توأمان نهادها و سازمان‌هایی تجلی رویکرد اندامواره و نهادها و سازمان‌هایی دیگر به نمایندگی از رویکرد ابزاری به دولت درون نظم سیاسی موجودیت یافته‌اند. در گونه‌شناسی جریان‌های سیاسی نیز به‌روشنی این دوگانه‌انگاری قابل مشاهده است. اصولگرایان کمابیش نماینده رویکرد اندامواره به دولت هستند؛ آن‌ها آرمان‌ها و اهداف دولت اسلامی را مرجح می‌دانند و نیازهای فردی را در فرع قرار می‌دهند. لذا از مفهوم عام و بسیط «مردم» به‌جای «جامعه» استفاده می‌کنند. جامعه مجموعه‌ای از افراد با منافع و گرایش و اراده‌های متنوع است که دارای حقوق برابر هستند و در قالب تشکلهای و از طریق نمایندگی، خواسته‌های متنوع خود را پیگیری می‌کنند. اما مردم دال بر کلیتی توده‌وار است که در آن تنوع و تکثری دیده نمی‌شود؛ بلکه در نگاهی خیره به سوژه سیاسی، آنی را که او می‌خواهد به‌عنوان ترجیحات خود، واگویی می‌کند، او را تحسین می‌کند و حاضر به فداکاری برای او است. به‌عبارت‌دیگر، از این منظر «مردم» فاقد وجهت سوژگی یا فاقد حقوق جوهری است. از این‌رو، افرادی که مدعی سوژگی باشند یا از اصول و ارزش‌های اصول‌گرایانه منحرف

شوند از دایره «مردم» خارج شده و به عنوان «دیگری» شناسایی و طرد می‌شوند. اصلاح‌طلبان کمابیش نماینده رویکرد ابزاری به دولت محسوب می‌شوند. رویکرد ابزاری به دولت که با حذف ناسیونالیسم مدرن ایرانی در سقوط دولت موقت از عرصه سیاسی ایران خارج شد، کمابیش با کارگزاران سازندگی در دولت هاشمی مجدداً به هستی سیاسی جمهوری اسلامی بازگشت. از آنجا که رویکرد ابزاری در بعد جمهوریت این نظم سیاسی نمود می‌یابد، این طیف عموماً برای دسترسی به منابع اقتدار نیازمند جلب آراء عمومی در انتخابات بوده و از این رو نسبت به ارائه خدمات و تحقق کارویژه‌های دولت، تعهد نسبی بیشتری دارد. اگرچه نمی‌توان مشخصاً و به شکلی ممیز این دو جریان را از یکدیگر تفکیک کرد. آنچه نمود عینی دارد هم‌نشینی این دو رویکرد متناقض در درون یک نظم سیاسی است که سبب هم‌زمانی تعقیب دودسته اهداف متعارض گردیده است. این دو رویکرد در ساختار دولت در معنای عام خود و در اینجا دال بر سلسله‌مراتب اقتداری که در سازمان‌دهی تجلی می‌یابد - نمود یافته و به‌طور هم‌زمان در رقابت با یکدیگر حضور داشته‌اند.

در رویکرد اندامواره، دولت با ارجاع به آرمان‌ها و اهدافی فرا بشری توجیه می‌شود و در رویکرد ابزاری با ارجاع به ضرورت کارویژه‌هایی که به آن متعهد است. به عبارت دیگر تعهد به «خیر عمومی» در اولی با ارجاع به اهداف و آرمان‌هایی متعالی و در دومی با ارجاع به خدمات و کالای عمومی معنا می‌یابد. این دوگانگی در تعیین انواع اهداف و الگوهای اقتصادی نمود یافته و به سلسله‌مراتبی از اقتدار نیز سامان داده است. از منظر نهادی، هر ساختار ترکیبی از قواعد تکوینی، تنظیمی و هنجارها است که رفتار درست را تعریف و آن را از رفتار نادرست متمایز می‌کند و چگونگی کاربرد قواعد توسط کارگزاران، سطوح متفاوتی از دسترسی به منابع تخصیصی و اقتداری را برای آن‌ها ممکن می‌سازد (حداد؛ ۳۸، ۱۴۰۰). حضور دو ساختار متناقض، هم‌زمان در درون یک نظم سیاسی به معنای حضور دو سلسله‌مراتب اقتدار و موازی با یکدیگر است. متنعمان از هر ساختار که سطحی از منابع را در اختیار دارند و به واسطه آن منزلت بالاتری نیز در سلسله‌مراتب اقتدار کسب کرده‌اند، در مقابل تغییر قواعد ساختاری که مشخصاً جایگاه آنان را متزلزل کند، با مقاومت مواجه می‌شود. تقابل این دو ساختار رقیب را می‌توان در تداخل‌های کارکردی یا خروجی‌های دوگانه در سیاست‌گذاری‌های کلان

داخلی و خارجی مشاهده کرد. در داخل، اهداف اقتصادی متعارضی تعقیب می‌شود: سیاست طفیلی‌پروری و یارانه‌دهی در کنار خصوصی‌سازی لجام‌گسیخته، هم‌زمانی یا تناوب پیگیری برخی عناصر الگوی توسعه درون‌گرا و جایگزینی واردات در کنار برخی عناصر الگوی توسعه برون‌گرا و توسعه صادرات، پروتکشنیسم و تعرفه‌گرایی در کنار سیاست‌های حامی‌دلالی و علیه تولیدکنندگان و نظایر آن. این دوگانه در اهداف سیاست خارجی نیز نمود یافته است. هویت بین‌المللی جمهوری اسلامی عمیقاً مبتنی بر الگوی دولت‌اندامواره شکل گرفته است. آرمانهای استکبارستیزی و حمایت از مستضعفین نسبتی با کارکردهای ابزاری دولت در راستای ارائه خدمات به آحاد جامعه نداشته و مشخصاً در مسیر مقابل آن عمل می‌کند. اهداف سیاست خارجی ایران توسعه و رفاه ملی مبتنی بر رویکرد ابزاری به دولت نیست و منافع ملی مبتنی بر مخرج مشترک منافع آحاد جامعه تعریف نمی‌شود؛ بلکه تابعی از آرمان‌هایی است که «مردم» می‌بایست در راه نیل به آن‌ها فداکاری کنند. در مجموع می‌توان چنین نتیجه گرفت که جمهوری اسلامی هم‌زمان به‌واسطه اسلامی بودنش تجلی رویکرد دولت‌اندامواره و به‌واسطه جمهوریت تجلی دولت ابزاری است. همچنین دولت در ایران از بعد منبع تأمین هزینه عمومی و رابطه اقتصادی که با جامعه برقرار می‌کند، دارای ویژگی خاصی است که در گونه‌شناسی نظم اقتصاد سیاسی نمی‌توان آن را نادیده گرفت؛ دولت ایران مصداق یک «دولت رانتیر» و فرهنگ‌سازمانی آن متأثر «فرهنگ رانتیریسم» نیز هست.

دولت رانتیر

از منظری دیگر ذیل تئوری‌های اقتصاد سیاسی، جمهوری اسلامی یک دولت رانتیر هست و این امر به‌عنوان متغیری میانجی تأثیر قابل‌توجهی بر روابط دولت و جامعه گذاشته است. بنا بر تعریف، رانت برخلاف مزد و سود که نتیجه تلاش اقتصادی هستند، پاداشی است که به مالکان منابع، بدون هرگونه تلاش تخصیص می‌یابد. دستمزدها و سودهای بالا یا پایین، مسبب قیمت‌های بالا یا پایین هستند، اما رانت بالا یا پایین مسبب قیمت نیست بلکه نتیجه آن است (اسمیت؛ ۱۹۶۰؛ به نقل از حاجی یوسفی؛ ۱۳۸۸: ۵۳). در همین راستا، هر دولتی که قسمت عمده درآمد خود را از منابع خارجی و به شکل رانت دریافت کند «دولت رانتیر» نامیده می‌شود. «بلاوی» و «لوچیانی» چهار شرط را برای رانتیر بودن یک دولت برشمرده‌اند: ۱- باید ۴۲٪ یا بیشتر از کل درآمدش از رانت

خارجی باشد ۲- رانت باید از خارج تأمین شده و هیچ‌گونه ارتباطی با فرایندهای تولیدی در اقتصاد داخلی نداشته باشد ۳- درون دولت فقط، درصد بسیار کمی از نیروی کار درگیر تولید رانت باشند ۴- دولت، دریافت‌کننده اصلی رانت خارجی باشد و نقش اصلی در هزینه کردن آن ایفا نماید (ببلاوی و لوجیانی، ۱۹۸۷: ۱۱-۱۲). «رانت‌ریسم» به شیوه خاص سیاست و حکومت در یک دولت رانت‌پر اطلاق می‌شود که دارای دو ویژگی بارز است: اول اینکه رانت توسط نخبگان حاکم کنترل می‌شود و دوم اینکه نخبگان حاکم از رانت برای جلب همکاری و کنترل جامعه استفاده می‌کنند تا ثبات سیاسی دولت را حفظ کنند. رانت‌ریسم، دولت را از جامعه، مستقل کرده و البته ظرفیت‌های استخراجی و باز توزیعی آن را تضعیف می‌کند؛ از دیگر سو این استقلال، میل به اقتدارگرایی را در میان نخبگان تقویت کرده و متقابلاً جامعه را در ابراز و پیگیری مطالبات سیاسی ناتوان می‌نماید و متأثر از منطق توزیع رانت، درون یک بوروکراسی اداری برای جلب رضایت، با مخدوش کردن رابطه موفقیت اقتصادی با شایستگی و کار، انگیزه تولید و کارآفرینی را در جامعه نابود می‌کند (حاجی یوسفی، ۱۳۸۸: ۵۵-۶۰).

در رویکرد ابزاری فرض بر این است که دولت، متولی تولید کالای عمومی یعنی نیازهای عام و بنیادین جامعه است و این وظیفه را از طریق هزینه عمومی به انجام می‌رساند. به عبارت دیگر، دولت خدماتی ارائه کرده و هزینه آن را از طریق ستاندن مالیات از جامعه تأمین می‌نماید و آنچه دولت ابزاری را بابت خدماتش به جامعه پاسخگو می‌کند، همانا وابستگی اقتصادی است. اما در دولت رانت‌پر این وابستگی مخدوش و گاه معکوس است و بخش قابل توجهی از هزینه عمومی از منبعی خارج از جامعه تأمین می‌شود. دولتی که منابعش را از خارج از جامعه و به شکلی انحصاری تأمین می‌کند، چرا می‌بایست به جامعه پاسخگو باشد؟ در چنین وضعیتی، عملکرد باز توزیعی منابع عمومی توسط دولت با عملکرد توزیعی منابع رانتی جایگزین می‌شود. دولت با توزیع رانت در جامعه عملاً رضایت عمومی را خریداری کرده و برای توزیع این رانت، بوروکراسی که می‌بایست سازوکار تسهیل خدمات دولت در توزیع کالای عمومی باشد به سازوکاری برای توزیع رانت بدل می‌شود. دولت رانت‌پر، منابع را نه بر اساس اصل برابری شهروندان یا مبتنی بر منطق بهره‌وری؛ بلکه مبتنی بر منطق تهدید، میان آن‌ها توزیع می‌کند. به عبارت دیگر، کسانی بیشترین سهم از منابع رانت را دارا هستند که یا به هسته قدرت

نزدیک‌ترند و یا تهدید بالقوه بیشتری از جانب آنان متوجه دولت است. در این راستا، نخبگان سیاسی و وابستگان آنها، عوامل دستگاه کنترل و سرکوب و نیز کسانی که ظرفیت بیشتری در بسیج سیاسی علیه حکومت دارند - روشنفکران و دانشگاهیان - بیشترین سهم را از منابع رانت به خود اختصاص می‌دهند. در مرحله بعد، جمعیت شهرنشین هستند که بیشترین ظرفیت را در امکان بسیج شدن و تهدید قدرت سیاسی دارند؛ بنابراین درون سازوکار بوروکراسی سهمی میانه از منابع رانت دارند و در انتهای این زنجیره نیز جمعیت پراکنده روستاییان قرار می‌گیرند که کمترین تهدید را بالقوه متوجه قدرت سیاسی می‌کنند و بالطبع کمترین سهم را از توزیع رانت دولتی به خود اختصاص می‌دهند (کاتوزیان، ۱۳۹۴). «فرهنگ رانت‌رئیس» باعث رسوب‌گذاری تبعات سوء ساختار رانتی حتی در صورت تغییر نسبت منابع درآمدهای دولتی می‌شود. در دهه‌های اخیر چرخش دولت به سمت افزایش سهم درآمدهای مالیاتی به دلیل کاهش درآمدها ناشی از تحریم‌های بین‌المللی مشهود بوده است اما به دلیل رسوب‌گذاری ساختار رانتی در قالب فرهنگ رانت‌رئیس، منطق حکمرانی و میزان پاسخگویی و شفافیت مشمول تغییر نشده است. از سوی دیگر، تناقض میان منطق انتخابات که در آن همه آحاد جامعه فارغ از اینکه به چه قشری متعلق باشند دارای حق رأی برابر هستند و منطق توزیع نابرابر و تبعیض‌آمیز رانت، با رویکردهای پوپولیستی که در سیاست‌هایی نظیر توزیع تبعیض‌آمیز یارانه‌ها یا سهام عدالت نمود می‌یابد جبران شده است.

تأثیر رانت‌رئیس بر هر دو ساختار موازی درون جمهوری اسلامی مانع تعدیل و اصلاح آنها شده است. از یک سو اگرچه در بعد رویکرد اندامواره، اهداف و آرمان‌های دولت نسبتی با نیازهای آحاد جامعه نمی‌یابد؛ اما در عمل، هم پیگیری اهداف متعالی نیازمند منابع است و هم دولت در جهان امروز، تنها نهادی است که جامعه مطالبه بهبود استانداردهای زندگی را از آن طلب می‌کند. از این رو، معمولاً دولت‌های اندامواره امکان تعقیب درازمدت اهداف نامتناسب با نیازهای داخلی را ندارند و بسیاری از دولت‌های پسا انقلابی پس از فروکش کردن التهابات و هیجانات به واقعیت‌ها تن داده و تعدیل می‌شوند. اما منابع رانت این امکان را به جمهوری اسلامی داده است که بی‌نیاز از تعدیل و تغییر، همچنان آرمان‌های متعالی خود را با هزینه عمومی تعقیب نماید. هم هزینه‌های چنین پیگیری‌هایی از منابع رانت تأمین می‌شود و هم حتی‌المقدور با توزیع رانت،

رضایت نسبی عمومی خریداری می‌گردد.

رانتریسیم بر عملکرد ساختار مثبتی بر رویکرد ابزاری نیز تأثیرگذار است. منطق حاکم بر رویکرد ابزاری، منطق خرید خدمات است؛ یعنی جامعه با پرداخت هزینه، خدماتی را تحت عنوان کالای عمومی از نهاد دولت خریداری می‌کند و بنابراین دولت ابزاری هم نیازمند تأیید عمومی است و هم می‌بایست نسبت به مطالبات عمومی پاسخگو باشد. اما منابع رانت شرایطی را ایجاد می‌کند که دولت برای تحقق کارویژه‌هایش نیازی به منابع تأمین‌شده از جامعه نداشته باشد و بالطبع نه نیازی به تأیید عمومی و نه ضرورتی در پاسخگویی دارد. دولت انحصار دریافت منابع رانت را مستقل از جامعه داراست و این به تضعیف مطالبه‌گری اجتماعی و متعاقباً پاسخگویی دولت منجر می‌شود.

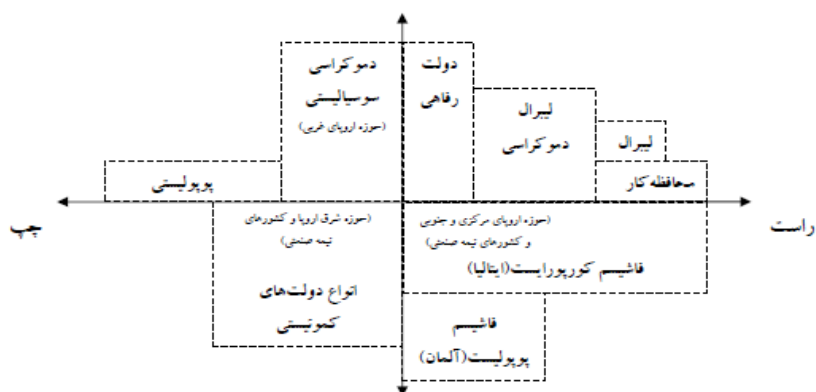
در مجموع می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که از منظر اقتصاد سیاسی، جمهوری اسلامی در تعریف رابطه نهادهای دولت و بازار دچار بلا تکلیفی است که ریشه در تلفیق دو رویکرد متعارض انداموارگی و ابزار بودگی دولت درون نظام سیاسی دارد. این دو رویکرد متعارض که در قواعد تکوینی و تنظیمی ساختار نمود یافته‌اند، در عمل به دو سلسله-مراتب موازی از توزیع منابع شکل داده‌اند که در نظم اقتصادی تعیین یافته است. از طرف دیگر رانتهایی بودن ماهیت دولت در ایران به تثبیت چنین وضعی دامن زده و مانع از تعدیل و اصلاح آن شده است.

عاملیت‌های ساختارهای متعارض

تلفیق رویکردهای متعارض به ماهیت و کارویژه‌های دولت، دسته‌بندی نیروهای سیاسی مبتنی بر الگوهای کلاسیک را درون نظم اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ناممکن کرده است. در الگوهای کلاسیک، بسته به میزان باز بودگی سیاسی دو طیف اقتدارگرایی و دموکراتیک و بسته به میزان دخالت دولت در بازار دو طیف چپ و راست از یکدیگر تفکیک‌شده و انواع نظم‌های اقتصاد سیاسی ذیل آن دسته‌بندی می‌شوند. نمودار (۱) دسته‌بندی کلاسیک را از انواع نظم‌های اقتصاد سیاسی مبتنی بر این دو شاخص نمایش می‌دهد:

نمودار (۱): دسته‌بندی نظم‌های اقتصاد سیاسی مبتنی بر دو شاخص آزادی سیاسی و

دموکراتیک (ساخت قدرت دوجانبه)



اقتدارطلب (ساخت قدرت یکجانبه)

مداخله اقتصادی

منبع: (بشیریه، ۱۳۹۱: ۲۹۸-۳۰۱)

اما نیروهای سیاسی در درون جمهوری اسلامی، با توجه به بلا تکلیفی روابط دولت و بازار منتج از ترکیبی «پارادوکسیکال» از فلسفه وجودی اندامواره و ابزاری دولت، قابل جانمایی در این مختصات نیستند. اطلاق چپ و راست به جریان‌های سیاسی درون جمهوری اسلامی همواره با تساهل بسیار و خطای شناختی انجام پذیرفته است و به‌دشواری بتوان آن‌ها را در قالب الگوهای استاندارد چپ و راست گنجاند؛ آنچه به راست معروف است گاهی پوپولیسم عدالت محور را در پیش گرفته و آنچه به چپ منتسب است، بیش از سایرین، سیاست‌های تعدیل ساختاری اقتصادی را موجه قلمداد کرده است.

کسانی که مبتنی بر دسته‌بندی‌های متداول در ادبیات سیاسی ایران به نیروهای چپ معروف‌اند، ریشه در جریانی دارند که به چپ سنتی شناخته شده و در دهه اول انقلاب مجمع روحانیون مبارز را شکل داده است. آن‌ها از نظر اقتصادی با تأکید بر عدالت اجتماعی و رفع فقر، معتقد به دخالت دولت در اقتصاد و کنترل آن، دولتی کردن تولید،

توزیع و تجارت خارجی، ممنوع کردن سرمایه‌گذاری خارجی و ضدیت با سرمایه‌داری و لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی و طرفدار محدودیت مالکیت خصوصی بودند (موثقی، ۱۳۸۵: ۳۲۱). در مقابل جریانی که به راست سنتی معروف‌اند و جامعه روحانیت مبارز، جمعیت مولفه اسلامی و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم را شامل می‌شدند، از نظر اقتصادی مخالف دخالت دولت در اقتصاد، طرفدار مالکیت خصوصی و آزادی تجارت خارجی بودند (موثقی، ۱۳۸۵: ۳۲۲).

اما در دههٔ دوم انقلاب، نیروهایی که به چپ انقلابی موسوم بودند به اهتمام بیشتر بر جمهوریت نظام، طرفداری از برقراری تعامل با دنیا و گرایش به دخالت کمتر دین در تدبیر امور چرخش نمودند (مجتبی زاده و لیالی، ۱۳۹۶: ۲۲۷). اصلاح‌طلبان دموکرات در قالب سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران و جبهه مشارکت ایران اسلامی از چپ سنتی برآمدند و از راست سنتی محافظه‌کار نیز دو جریان کارگزاران سازندگی یا بوروکرات‌های محافظه‌کار میانه‌رو در قالب حزب اعتدال و توسعه و همچنین نو اصول‌گرایی در قالب «ائتلاف آبادگران ایران اسلامی» و «ائتلاف رایحه خوش خدمت» از راست سنتی انشعاب کردند.

جالب‌توجه این است که اصلاح‌طلبان دموکرات به‌عنوان چپ جدید و کارگزاران سازندگی به‌عنوان راست جدید هر دو در اقتصاد به‌ویژه اقتصاد سیاسی بین‌الملل کمابیش مواضع مشابهی داشته و وجه تمایز آن‌ها بیشتر در مواضع سیاسی و اهمیتی است که برای آزادی‌های سیاسی قائل‌اند و در مقابل نو اصول‌گرایان، که راست جدید محسوب می‌شوند در اقتصاد، طرفدار مداخله حداکثری دولت در بازار بوده و در سیاست تمایلات اقتدارگرایانه داشته‌اند. نو اصول‌گرایان در اقتصاد پیگیر باز توزیع منابع از جمله سهام عدالت، پرداخت یارانه، طرح مسکن مهر و توزیع سبد کالا و متوجه سیاست‌هایی بودند که به نفع فقرا باشد و در سیاست، ضدیت با غرب و روند جهانی‌سازی را در پیش گرفتند (سر زعیم، ۱۳۹۵: ۳۳۶-۳۲۹) و این کمابیش ویژگی‌های چپ‌گرایان در سطح جهان است. اما اصلاح‌طلبان و کارگزاران در اقتصاد به سیاست تعدیل ساختاری مبتنی بر رشد اقتصادی، خصوصی‌سازی و کاهش دخالت دولت، حذف یارانه‌ها، برقراری نظام تک‌نرخ ارز و جلب سرمایه خارجی و تغییر استراتژی توسعه از جایگزینی واردات به توسعه صادرات که آشکارا سیاست‌های اقتصادی نیروهای راست متعارف محسوب می‌شود -

شود گرایش داشتند؛ اما درعین حال کارگزاران به اندازه اصلاح‌طلبان بر طرفداری از آزادی بیان و اندیشه، مردم‌سالاری و رعایت حقوق مدنی سیاسی شهروندان مصر نبودند. لذا دسته‌بندی نیروهای سیاسی مبتنی بر چپ و راست، چندان قابلیت کاربست در فهم اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی را ندارد و در مقام مقایسه، دسته‌بندی مبتنی بر الگوی اندامواره و ابزاری از این حیث دارای مزیت است. تمامی نیروهایی که در فرایند انقلاب اسلامی عاملیت داشتند ذیل سه دسته ملی‌گرایان مدرن، چپ‌گرایان انقلابی و اسلام-گرایان قابل دسته‌بندی هستند. در این میان تنها ملی‌گرایان مدرن بودند که به دولت و کارویژه‌های آن رویکردی ابزاری داشتند و البته پس از استعفای دولت موقت و در ادامه، اعلام ارتداد جبهه ملی در خرداد ۱۳۶۰ عملاً از صحنه سیاسی ایران حذف شدند و رویکرد ابزاری به دولت تا شکل‌گیری کارگزاران سازندگی در غیبت به سر برد. چپ انقلابی نیز که مشخصاً ذیل رویکرد اندامواره به دولت قابل دسته‌بندی بود کمابیش تا سال ۱۳۶۲ با غیرقانونی اعلام شدن حزب توده و حذف سایر جریان‌های چپ از سپهر سیاسی حذف شد و غرب‌ستیزی و مبارزه با امپریالیسم را برای نیروهای اسلام‌گرا که مشخصاً در جریان اشغال سفارت آمریکا موسوم به انقلاب دوم نقش محوری داشتند به میراث گذاشت.

اصول‌گرایان چه سنتی محافظه‌کار و چه نو اصول‌گرا، در ذیل الگوی اندامواره و اصلاح‌طلبان و کارگزاران سازندگی ذیل الگوی ابزاری به دولت قابل دسته‌بندی هستند. اصول‌گرایان و نو اصول‌گرایان بر وجه اسلامیت نظم سیاسی و اصلاح‌طلبان و کارگزاران سازندگی بر وجه جمهوریت آن متکی هستند. «قاعده تکوینی»^۱ در ساختار معنایی اصول‌گرایان مبتنی بر وجه اسلامیت، این است که حکومت از آن خداوند است که به رسول و اولی‌الامر انتقال یافته است و قاعده تکوینی در ساختار معنایی اصلاح‌طلبان و کارگزاران سازندگی مبتنی بر وجه جمهوریت، این است که حکومت حق جمهور و آحاد جامعه است که توسط نهاد نمایندگی به نخبگان سیاسی منتقل می‌شود. ذیل این

1. Constitutive rules

قواعد تکوینی گزاره‌هایی هستند که چستی جهان را برای کارگزاران یک ساختار معنایی تعریف می‌کنند و مشخص می‌کنند که چه رفتارهایی معنادار و چه رفتارهایی بی‌معنا هستند.

قواعد تکوینی متعارض، «قواعدی تنظیمی»^۱ و «هنجارها»^۲ برای تعریف کنش سیاسی معتبر شکل گرفته و درون ساختار، سلسله‌مراتبی از دسترسی تبعیض‌آمیز به «منابع تخصیصی»^۳ و «اقتداری»^۴ را شکل داده‌اند (حداد؛ ۳۸، ۱۴۰۰). قاعده تکوینی ساختار معنایی اصول‌گرایان، هستی را عرصه‌ای برای تحقق اراده الهی و سیاست را چارچوبی که این اراده در قالبی کل‌گرایانه درون آن قابل‌اعمال می‌گردد تعریف می‌کند و در مقابل، قاعده تکوینی ساختار معنایی اصلاح‌طلبان، زندگی را بستری برای تحقق و شکوفایی اراده بشری و سیاست را تجلی تجمیع اراده فرد در قالب خود جمعی یا جمهور می‌شناسد. پس مشخصاً اولی مبتنی بر رویکردی اندامواره، فرد را در خدمت تحقق اراده الهی در دولت و دومی در رویکردی ابزاری، فرد را مبنای شکل‌گیری اراده سیاسی در دولت فرض می‌گیرد.

سلسله‌مراتبی از توزیع منابع تخصیصی و اقتداری ذیل این دو رویکرد متعارض، هم‌زمان و به موازات یکدیگر در درون جمهوری اسلامی شکل گرفته و در قالبی سازمانی تعیین مادی یافته‌اند. از یک‌سو توزیع منابع در سلسله‌مراتبی از نقش‌های اجتماعی مبتنی بر ارجاع به ماهیت الهی و اسلامی نظم اقتصاد سیاسی انجام می‌پذیرد که جمهور مردم در آن نقشی ندارند و اصول‌گرایان کمابیش انحصار این نقش‌های اجتماعی را به خود

1. Regulative rules

قواعد تنظیمی در ذیل قواعد تکوینی تعریف می‌شوند و دال بر گزاره‌هایی هستند که در قالبی از نظام پاداش و تنبیه یا مجاز دانستن سطوح دسترسی به منابع، از بایدها و نبایدهای رفتاری می‌گویند.

2. Norms

هنجارها گزاره‌هایی ذیل قواعد تکوینی و تنظیمی هستند که بایدها و نبایدها اخلاقی را تعریف می‌کنند که پیروی یا انحراف از آنها تعیین‌کننده اعتبار و پرستیژ کارگزار هستند اما مستقیماً سطوح دسترسی به منابع را متأثر نمی‌کنند.

3. Allocative sources

منابع تخصیصی دال بر منابعی مادی هستند که مولفه‌های شکل دهنده به قدرت محسوب می‌شوند مانند ثروت اقتصادی یا مجوزهایی که مولد ثروت و قدرت هستند

4. Authoritative sources

منابع اقتداری دال بر منزلت‌ها و نقش‌هایی اجتماعی هستند که سلطه و تفوق را در درون سلسله‌مراتبی از اقتدار ممکن می‌کنند. به عنوان مثال وقتی در قالب قاعده‌ای تکوینی حکومت از آن خداوند و اولی‌الامر تعریف می‌شود در قالب قواعد تنظیمی، روحانیت دینی در سلسله‌مراتب اقتدار در جایگاه و منزلتی فرادست قرار می‌گیرد که اعمال سلطه بر سایر کارگزاران را برایش ممکن می‌نماید.

اختصاص داده‌اند؛ نقش‌های که دال بر موقعیت‌هایی انتصابی هستند. از سوی دیگر توزیع منابعی در سلسله‌مراتبی از نقش‌های اجتماعی مبتنی بر ارجاع به ماهیت دموکراتیک نظم اقتصاد سیاسی صورت می‌گیرد که تابعی از آراء جمهور مردم در انتخابات است و نقش‌های اجتماعی آن که دال بر موقعیت‌های انتخابی هستند به تناوب میان اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان در گردش بوده است. در سلسله‌مراتب اندامواره، هر شکلی از تغییر قواعد به جابجایی‌های بنیادین در سلسله‌مراتب اقتدار می‌انجامد؛ لذا دارندگان نقش‌های مسلط عملاً در مقابل هر شکلی از تغییر قواعد مقاومت می‌کنند. اصول‌گرایان نماینده اصول و آرمان‌های انقلاب اسلامی در سیاست داخلی و خارجی هستند و جایگاهی که در سلسله‌مراتب دارند و سهمی که از توزیع منابع به خود اختصاص می‌دهند تابعی از پیروی از این قواعد است. اگر بنا باشد که به جای قواعدی چون تحقق «حیات طیبه اسلامی» در داخل و «استکبارستیزی» در خارج، قواعدی چون پیگیری توسعه و رفاه شهروندان و به تبع آن سیاست خارجی توسعه‌گرا مسلط شوند که دیگر اصول‌گرایان چنین سهم و جایگاهی در سلسله‌مراتب توزیع منابع نخواهند داشت و متخصصینی که برای چنین اهدافی تربیت شده و ذی‌صلاح‌اند جایگزین آنان می‌شوند. اما در مقابل، جابجایی در نقش‌ها درون سلسله‌مراتب رویکرد ابزاری، امری متعارف و با توجه به تحول مطالبات و نیازهای جمهور اجتناب‌ناپذیر است. تفکیک سازمانی نهادهای انتصابی و انتخابی که نمود موجودیت هم‌زمان و موازی دو ساختار متعارض اندامواره و ابزاری هستند و نیز توزیع منابع تخصیصی و اقتداری آن‌ها میان نمایندگان جریان‌های سیاسی، از منظر پژوهشی هدفی دست‌یافتنی است که می‌تواند موضوع پژوهشی دیگر باشد.

شبه سرمایه‌داری رانتیر؛ الگویی برای فهم اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی

ایران

وجود هم‌زمان و موازی ساختارهای متعارض که بر فلسفه‌های پارادوکسیکال در مورد دولت و کارویژه‌های آن مبتنی است در کنار تأثیر متغیر میانجی رانتیرسم، تحلیل نظم اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی را مبتنی بر الگوهای متعارف دشوار ساخته و گونه‌شناسی اختصاصی خود را می‌طلبد و «شبه سرمایه‌داری رانتیر» الگوی پیشنهادی این پژوهش برای شناسایی و تحلیل این پدیده است. این نظم اقتصاد سیاسی از آنجاکه بر

رویکردی ابزاراری به دولت شکل نگرفته، طبعاً نه حامی حقوق ذاتی و جوهری مالکیت فردی از نظر اقتصادی و نه مدافع حقوق و آزادی‌های فردی از نظر سیاسی است و به واسطه حاکم بودن فرهنگ رانتیرسم بر روابط دولت-جامعه، نمی‌تواند یک نظم سرمایه‌داری لیبرال باشد. از طرف دیگر فقدان یک نظم سیاسی متمرکز و یکپارچه که انحصار توزیع و باز توزیع منابع را داشته باشد آن‌ها از نظم‌های کمونیستی و مشخصاً پذیرش نقش‌های بازاری توسط دولت نیز آن‌ها از نظم‌های فاشیستی متمایز کرده و همچنین تسلط فائده دولت بر جامعه مدنی و بازار نیز آن‌ها از نظم‌های سوسیالیستی متفاوت می‌نماید.

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد در تمامی انواع کلاسیک نظام‌های سیاسی، دولت یک «فلسفه وجودی»^۱ دارد که معنایش در گرو تحقق بخشیدن به آن است، و گرنه ضرورتی در تحمل وجود اغلب شرورانه‌اش نمی‌بود. در انواع اقتدارگرایانه و توتالیتار از فاشیسم گرفته تا کمونیسم اگرچه فلسفه وجودی دولت، ابزار بودگی‌اش نیست اما به واسطه معنایی که سوژه دولت از ابژه مردم می‌گیرد باینکه فرد فاقد ارزش جوهری است، جمع اصالت می‌یابد و سطحی از ارائه خدمات عمومی در فهرست کارویژه‌ها یا فلسفه وجودی دولت قرار می‌گیرد. اما در سرمایه‌داری‌ترین الگوهای فکری نیز برای دولت حداقلی، حدود و تکالیفی مترتب است که غیرقابل چشم‌پوشی است. در لیبرالیسم، دولت خوب، دولت کمینه است که اگر در محدوده کارویژه‌های تأمینی و حمایتی باقی بماند، مکانیسم بازار با حفظ حقوق و آزادی‌های فردی، خیر خصوصی را به خیر عمومی پیوند می‌دهد. از این منظر، دولت اصطلاحاً یک نگهبان شب است؛ او خود بازیگر بازاری نیست؛ بلکه به هزینه عمومی، امنیت را تأمین و معاهدات را تضمین می‌کند؛ مادامی که چنین باشد بازار به تقاضای جامعه برای انواع کالاها پاسخ می‌دهد و دست نامرئی نیز در بستری از رقابت بهترین کیفیت را با کمترین هزینه ممکن تضمین می‌کند. اما در این میان کالاهایی هستند که ماهیتاً بازاری نیستند؛ یعنی در عین اینکه بنیاد زیست اجتماعی و نهادهای آن از جمله بازار بر وجود آن‌ها استوار است اما منفعت فردی چندانی در قالب رابطه مبادله بر آن‌ها مترتب نیست و بازیگر بازاری که مبتنی بر منفعت فردی رفتار می‌کند مزیتی در تولید و عرضه آن‌ها نمی‌یابد. کالاهایی مثل امنیت عمومی،

آموزش و پرورش عمومی، و بهداشت و سلامت عمومی از جنس کالاهایی هستند که ماهیتاً بازاری نیستند و در اصطلاح به آن‌ها «کالای عمومی»^۱ گفته می‌شود. یکی از مهم‌ترین کارویژه‌های دولت کمینه در لیبرالیسم، تولید و عرضه کالاهای عمومی و جبران نقص بازار در این حوزه است.

نئولیبرالیسم که در پس بحران مالی دهه هفتاد میلادی به تدریج به رویکرد مسلط در ایالات متحده و اروپا - البته به جز دولت‌های رفاه در اسکاندیناوی - تبدیل شده و ظهور صریح آن در دولت‌های تاجر و ریگان نمود یافت، گامی فراتر از این تلقی نهاد و محدوده کالاهای عمومی را تنگ‌تر کرده و سهمی از هر کدام را به کالای بازاری بدل کرد؛ با این توجیه که بالا بردن هزینه‌های عمومی در تعارض با حقوق مالکیت فردی است. در این راستا تولید و عرضه کالای عمومی به کمینه‌ترین سطوح کاهش پیدا کرد و شهروندان در صورت نیاز به سطوح بالاتر از خدمات عمومی ناگزیر به خرید آن از بازار شدند. خدمات امنیتی پلیس در سطحی عمومی ارائه می‌شود اما اگر شما بخواهید می‌توانید خدمات بیشتر و باکیفیت‌تری را از طریق شرکت‌های امنیتی و کارآگاهان خصوصی خریداری کنید؛ مدارس دولتی وجود دارند اما اگر کیفیت بالاتری در آموزش بخواهید می‌توانید آن‌ها از مدارس خصوصی خریداری کنید؛ بیمه‌های عمومی حداقلی از خدمات بهداشت و درمان را ارائه می‌کنند اما اگر خدمات پزشکی بهتری می‌خواهید می‌توانید آن را از طریق بیمه‌های خصوصی یا مراکز درمانی خصوصی خریداری کنید. به عبارت دیگر دولت نئولیبرالی تعهدی به ارائه خدمات عمومی بهینه ندارد و این خدمات در کمینه‌ترین سطح ممکن ارائه می‌شود و شهروندان برای فراتر از آن باید پرداخت کنند؛ هر چه پول بیشتر بدهند آش بیشتری هم می‌خورند.

اما در درون نئولیبرالیسم هم نکته کلیدی در تعیین این سطح کمینه است. چه خدماتی حداقل‌ترین محسوب می‌شوند که دولت‌ها دیگر کمتر از آن نمی‌توانند تعهد کرده و از زیر آن نمی‌توانند شانه خالی کنند؟ دولت‌ها شاید بودجه آموزش عمومی را کمینه کنند و به مدارس خصوصی امکان فعالیت بدهند اما در قبال آموزش عمومی حداقلی نسبت به تمامی شهروندان به یک اندازه تعهد و مسئولیت دارند؛ شاید بودجه و محدوده خدمات پلیس را

کاهش دهند اما نسبت به ارائه خدمات امنیتی حداقلی به تمامی شهروندان به یک اندازه مسئول‌اند؛ و شاید بتوانند بودجه و سطح خدمات بهداشت و درمان عمومی را کاهش دهند اما نسبت به واکنش‌های عمومی تمامی شهروندان به یک اندازه مسئول هستند.

در جمهوری اسلامی تعریف مورد اجماعی از نسبت نهادهای دولت، بازار و جامعه وجود ندارد. دولت خود بزرگ‌ترین بازیگر بازاری است اما از مهم‌ترین کارویژه خود یعنی تولید کالای عمومی سرباز می‌زند. دولت که می‌بایست فرادست جامعه و با استقلال نسبی از گروه‌های هم‌سود عمل کند به نهادی در اختیار گروه‌های مسلطی تبدیل شده که یک‌پایشان در بازار و پای دیگرشان در دولت است. این نظمی ترکیبی از همه انواع سنتی و مدرن است و ترکیبی از رویکرد اندامواره و ابزاری است که معایب همه را در خود جمع کرده و از فواید هر یک بی‌بهره است. آنجا که بحث مداخله سیاسی در تمامی شئون زیست اجتماعی است از انواع چپ رادیکال نیز افراطی‌تر است و آنجا که موضوع تولید کالای عمومی، تأمین اجتماعی و ارائه خدمات در پیش است تعهداتش فروتر از نتولیرال‌ترین نظام‌های سرمایه‌داری است.

برای تبیین چستی شبه سرمایه‌داری رانتیر می‌توان از تعبیر «منسر اولسن»^۱، اقتصاددان نهادگرا استمداد طلبید. در ادبیات سیاسی یک تمثیل کلاسیک حول این پرسش بنیادین شکل گرفته است که: تفاوت دولت با دار و دسته‌های راززان در چیست؟ بخش قابل توجهی از مفاهیم بنیادین علم سیاست از جمله مشروعیت، اقتدار و حاکمیت در صورت‌بندی پاسخ به این سؤال معنا می‌یابند که همگی ریشه در مفهوم «خیر عمومی» دارند. دولت هم شبیه دار و دسته‌های راززان از زور و سلطه استفاده می‌کند و به شکلی غیر داوطلبانه بخشی از دستاورد اقتصادی آحاد جامعه را می‌ستاند؛ اما دولت به «خیر عمومی» متعهد است در حالی که دار و دسته‌های راززان صرفاً به خیر فردی و گروهی خود متعهدند. اولسن می‌گوید:

«در وضعیت آنارشی (یعنی در فقدان دولت)، «راهنزی رقابتی ناهماهنگ» توسط «راهنزان ولگرد» حاکم است و نتیجه آن نابودی انگیزه‌ها برای سرمایه‌گذاری و تولید است. در نهایت، نه چیز زیادی برای مردم می‌ماند، نه برای راهنزان. اگر حاکم خودکامه را

راهزن بدانیم، برای همه بهتر خواهد بود که راهزن، یکی باشد. حاکم خودکامه راهزنی را در انحصار می‌گیرد و آن را، در قالب مالیات‌گیری، عقلایی می‌سازد. او منافع دربرگیرنده‌ای در قلمروی خود دارد و می‌کوشد نظم مسالمت‌آمیز و دیگر کالاهای عمومی را فراهم کند که نتیجه‌اش رشد تولید و بهره‌وری است» (عطارزاده، ۱۳۹۸).

شبه سرمایه‌داری رانتیر، ائتلافی سیاسی از دار و دسته‌های راهزنان است که علیرغم وحدت سیاسی به وحدتی اقتصادی نرسیده‌اند و تعهد آن‌ها به منافع گروهی در درون تعهدی یگانه به خیری عمومی تجمیع نشده است. تصمیم‌گیرندگان این نظم اقتصاد سیاسی تعهدی به خیر عمومی ندارند بلکه نمایندگان منافع گروه‌های مسلط در سلسله‌مراتب اقتدارند. آن‌ها تلقی‌شان از نهاد دولت، ابزاری برای خیر عمومی نیست و جاهت رانتیر دولت نیز در این زمینه مزید بر علت شده است. از منظر نهادی آن‌ها این امکان را یافته‌اند که ترجیحات گروهی خود را به هزینه عمومی به سیاست تبدیل کنند. این الگو، کلید تحلیل اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران است که شکل‌گیری آن، حاصل برآیند پارادوکس‌های رویکردهای اندامواره و ابزاری به نهاد دولت است که عمیقاً از جاهت رانتیر دولت نیز تأثیر گرفته است.

نتیجه‌گیری

از منظر اقتصاد سیاسی، آنچه انواع دولت مدرن در معنای عام آن را می‌سازد، نوع رابطه میان نهادهای دولت، بازار و جامعه مدنی است و انواع کلاسیک نظم‌های اقتصاد سیاسی به‌نوعی تجلی همین روابط متنوع محسوب می‌شوند. اما جمهوری اسلامی ایران در قالب هیچ‌یک از انواع کلاسیک لیبرالیستی، سوسیالیستی، فاشیستی یا کمونیستی قابل دسته‌بندی نیست در عین اینکه از هر یک از این انواع کلاسیک، مؤلفه‌ها و ویژگی‌هایی را در خود دارد. بلا تکلیفی در روابط نهادهای دولت، بازار و جامعه مدنی ریشه در وجود هم‌زمان فلسفه‌های متعارض در خصوص چیستی و کارکردهای دولت در جمهوری اسلامی دارد که در وجود هم‌پایه عناصر «اسلامیت» و «جمهوریت» تجلی یافته است. جمهوری اسلامی ایران، نظمی بر خواسته از کنش انقلابی نیروهایی است که در مبانی فلسفی در خصوص چیستی و کارکردهای دولت اختلافات و تعارضاتی بنیادین داشته‌اند و در مرحله بر سازی این نظم، در قالب سوژه‌هایی فعال دروندادهای خود را به قواعد این ساختار معنایی تحمیل کرده‌اند. از یک‌سو، مبتنی بر رویکردی اندامواره، دولت

جمهوری اسلامی نهادی است که به وجود و هویت «مردم» ایران معنا می‌دهد و کارکردش فراتر از ارائه خدمات و تولید کالای عمومی برای آحاد جامعه و در ادامه مطالبات آنان است. این دولت رسالتی اخلاقی و تاریخی برای خود قائل است و در راستای تحقق این رسالت، نیازها و مطالبات فردی فاقد اولویت ارزیابی می‌شوند. این دولت جمهوری اسلامی نیست که می‌بایست در خدمت برآورده کردن نیازهای آحاد جامعه باشد بلکه این مردم هستند که می‌بایست در خدمت تحقق آرمان‌های متعالی دولت باشند. رویکرد اندامواره به دولت که در «اسلامیت» این نظم سیاسی نمود یافته، به سلسله‌مراتبی از توزیع منابع شکل داده است که «اصول‌گرایان» به‌عنوان یک جریان سیاسی، کارگرانی هستند که با بازتولید قواعد تنظیمی و هنجارهای آن، در کسب منابع تخصیصی و اقتداری در قالب بوروکراسی انتصابی، موقعیتی انحصاری یافته‌اند و در مقابل هرگونه تغییر قواعدی که به تهدید این موقعیت انحصاری بیانجامد مقاومتی عملی می‌کنند. از دیگر سو، مبتنی بر رویکردی ابزاری، دولت جمهوری اسلامی نهادی است که مشروعیت خود را آحاد جامعه می‌گیرد و لذا ابزاری محسوب می‌شود در راستای تولید کالای عمومی و ارائه خدمات به آحاد جامعه. رویکرد ابزاری که در «جمهوریت» این نظم سیاسی تجلی یافته، به سلسله‌مراتبی از توزیع منابع شکل داده است که «اصلاح-طلبان» و «کارگران سازندگی» آن‌ها نمایندگی می‌کنند اما همواره برای کسب منابع تخصیصی و اقتداری در قالب بوروکراسی انتخابی، ناگزیر از رقابت با «اصول‌گرایان» بوده‌اند. رانتیر بودن دولت و فرهنگ رانتیرسم، از یک سو تأمین منابع پیگیری اهداف غیر ابزاری از سوی حامیان رویکرد اندامواره را ممکن ساخته و از سوی دیگر، منطق خرید خدمات را در درون ساختار دولت ابزاری مخدوش نموده است. فقدان یک نظم اقتصاد سیاسی یکدست و هماهنگ در کنار وجود منابع رانت، جمهوری اسلامی را به یک «شبه سرمایه‌داری رانتیر» تبدیل کرده است. شبه سرمایه‌داری رانتیر، ائتلافی سیاسی از نیروهایی است که علی‌رغم وحدت سیاسی به وحدتی اقتصادی نرسیده‌اند و تعهد آن‌ها به منافع گروهی در درون تعهدی یگانه به خیری عمومی تجمع نشده است. آن‌ها به واسطه فقدان ساختاری که مکانیسم‌های بازار را به سمت خیر عمومی هدایت کند، با حضور در نهاد دولت، رقابتی فزاینده در کسب منابع اقتداری و تخصیصی را پی گرفته‌اند که مبتنی بر منطق توزیع رانت سامان یافته است.

منابع

الف) فارسی

- اسمیت، آدام (۱۳۵۷)؛ *ثروت ملل*، ترجمه سیروس ابراهیم‌زاده، تهران: انتشارات پیام
- بازرگان، مهدی (۱۳۶۳) *انقلاب ایران در دو حرکت*، تهران: نهضت آزادی ایران، چ پنجم
- بشیریه، حسین (۱۳۹۱)؛ *جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*، چاپ بیست و یکم، تهران: نشر نی
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱)؛ *آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری)*، تهران: نشر نگاه معاصر، چاپ دوم
- پلامتاز، جان (۱۳۷۸)؛ *نظریه دولت در فلسفه سیاسی هگل*؛ ترجمه: توحید عبدی؛ نامه فرهنگ، بهار ۱۳۷۸؛ شماره ۳۲؛ صص ۱۰۴-۱۱۱
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۸)؛ *دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- سرزعی، علی (۱۳۹۵)؛ *پوپولیسم ایرانی*، تحلیل کیفیت حکمران محمود احمدی نژاد از منظر اقتصاد و ارتباطات سیاسی، چاپ چهارم. تهران: نشر کرگدن.
- عابدی اردکانی، محمد، باقری نژاد، سیداصغر (۱۳۹۸)؛ *امکان سنجی انطباق ویژگی‌های دولت مطلوب هگل با آموزه‌های دولت‌های توتالیتر نوین؛ دوفصلنامه پژوهش سیاست نظری*، شماره ۲۵، ۲۴۹-۲۸۳
- عطارزاده، بهزاد (۱۳۹۸)؛ *منطق کنش جمعی و پیامدهای آن بر سیاستگذاری و توسعه اقتصادی؛ شرحی بر نظریه منسر اولسن؛ فصلنامه سیاستگذاری عمومی؛ دوره ۶؛ شماره ۱؛ صص ۳۴۷-۳۶۷*
- غنی‌نژاد؛ موسی (۱۳۸۶)؛ *آزادی اقتصادی و فایده‌گرایی*، روزنامه اقتصاد، ۱۳۸۶/۱۰/۹
- فاضلی؛ محمد (۱۳۹۹)؛ *ایران بر لبه تیغ؛ گفتارهایی جامعه‌شناختی، ذیل حوزه دولت‌پژوهی؛ تهران: انتشارات روزنه*
- کلارک، باری (۱۳۸۹)؛ *اقتصاد سیاسی تطبیقی*، مترجم: عباس حاتمی، تهران: انتشارات کویر
- مجتبی زاده، علی و لیالی، محمدعلی (۱۳۹۶)؛ *جریان شناسی سیاسی، نگاهی به احزاب، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی در ایران معاصر*، چاپ سوم. دفتر نشر معارف.
- موتقی، احمد (۱۳۸۵)؛ *اقتصاد سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی*، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۷۱، بهار، صص ۳۱۱-۳۵۴.
- مهرنیا، حسین (۱۳۹۰)؛ *رابطه دین و دولت در نظام فلسفی هگل، فصلنامه حکمت و فلسفه*،

سال هفتم، شماره اول، صص ۱۰۹-۱۳۶

نوح هراری، یوال (۱۳۹۶)، *انسان خردمند؛ تاریخ مختصر بشر؛ مترجم: نیک گرگین؛ چاپ ششم؛ تهران: فرهنگ نشر نو*

هتنه، جورن و دیگران (۱۳۸۴)؛ *اقتصاد سیاسی بین الملل و جهانی شدن، مترجم: حسین پوراحمدی، تهران: انتشارات قومس*

همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۴)؛ *اقتصاد سیاسی ایران؛ از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، مترجم: محمدرضا نفیسی، کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز*

صحیفه امام (ره)، جلد ۵ و ۶ و ۲۰؛ دسترسی:

<http://www.imam-khomeini.ir/fa/page/۲۱۰/?kind=۲۷۹>

ایران در رتبه‌بندی رفاه؛ دسترسی:

https://docs.prosperity.com/۷۴۹۵/۳۵۱۵/۸۷۱۶/Iran_۲۰۲۱_Picountrypr ofile.pdf

ب) انگلیسی

Beblawi, H, Luciani, G (1987), *The Rentier State*, London: Croom Helm
Hegel. G. F. W, (1991), *Elements of the Philosophy of Right*, Ed by Allen. W. Wood, Trans by H. B. Nisbet, Cambridge University Press
Patten, Alan (1999), *Hegels Idea of Freedom*, Oxford University Press.
Strange, S. (1988) *State and Market*, Pinter, London and New York.

استناد به این مقاله: حداد، غلامرضا. (۱۴۰۱). شبه سرمایه‌داری رانتیر؛ برآیند پارادوکس‌های دولت اندامواره، *ایزاری و رانتیر در جمهوری اسلامی ایران. دولت‌پژوهی*، ۸(۳۱)، - . doi: 10.22054/tssq.2022.69002.1276



The State Studies Quarterly is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.